

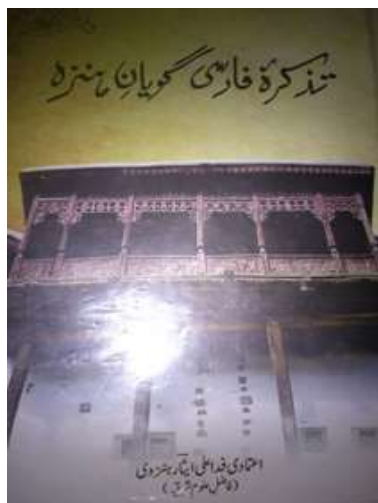
از لابلای «تذکره فارسی گویان هنزه»

نوشته: دوکتور خوش نظر پامیر زاد



۲۵ حمل ۱۳۹۲

تذکره فارسی گویان هنزه عنوان کتابیست که در سال ۲۰۱۲ در ماه اکتوبر در شهر لاهور به



چاپ رسیده است. مولف این کتاب دانشمند توانای علاقه جات شمال پاکستان فدا علی ایثار هنزوی می باشد. در این کتاب مولف تعدادی از شخصیت های علمی و ادبی هنزه را که به زبان فارسی شعر سروده اند؛ به معرفی گرفته است. کتاب به قطع و صحافت زیبا زیور چاپ یافته که حدود ۱۴۱ صفحه را احتوا نموده و پشتی روی کتاب با یک تصویری از یک ساختمان که صنعت معماری قدیمی هنزه را معرفی میدارد، مزین شده و در پشتی عقبی کتاب تصویر مولف آمده که در پایان آن پاراگرافی از مجله «روشنی» در باره کارهای علمی و ترجمه وی مولف نقل شده است.

محتوای متن کتاب شامل فهرست در یک صفحه، سخن مختصر از شیرباز علی برچه در دو صفحه، حرف آغاز از قلم مولف در هفت صفحه و متباقی صفحات به معرفی سیزده تن از شاعران مربوط دیار هنزه که شعر فارسی ایجاد نمودند؛ اختصاص یافته و در پایان منابع و مآخذ کتاب تذکر داده شده است.

طوری که محتوای کتاب وضاحت میدهد فارسی گویان هنزه اقدام به پرداخت شعر به زبان فارسی نموده اند. ولی عنوان کتاب مطلب دیگری را افاده می کند. زیرا کتاب شاعران هنزه را که به زبان فارسی سروده اند، متعارف است. در صورتی که مفهوم عنوان فارسی گویان هنزه را در کل در تصور می آورد که در آن جا به تعداد قابل چشمپیدی فارسی را می دانند و صحبت می کنند. در حالی که تعداد شاعران محدود می باشد. اما وقتی این موضوع با مولف در میان گذاشته شد، خاطر نشان ساخت که بلی؛ این را میداند. مگر بنا به دلچسپی خاصی که به عباره «فارسی گویان» دارد؛ این عنوان را برگزیده است.

عنوان کتاب فارسی گویان را در هنزه معرفی می دارد. هنزه نام علاقه و قومیت در علاقه جات شمال پاکستان که از مربوطات صوبه فرعی گلگت و بلتستان بوده و دارای واحد اداری ولسوالی است. ولسوالی هنزه در شمال شرقی به چین در جنوب به گلگت و بلتستان و در شمال غربی به پامیر افغانستان و غدر محدود می شود مرکز این ولسوالی کریم آباد می باشد. هنزه یکی از قدیمترین مناطقی است که در شاهراه عظیم ابریشم محل بود و باش کاروان ها بوده که به طرف چین می رفتند و بالعکس آن. نام سابق آن «کنجوت» بود که این نام آشنا در مناطق مختلف افغانستان بود. زبان مردم هنزه بروشسکی است که یکی از زبان های باستانی در منطقه می باشد. هرچند در گذشته های دور این زبان نوشتاری نبوده، مگر در سالهای اخیر این زبان نوشتاری گردیده، شاعران و نویسندگان توانایی دست به قلم برده و با ایجادیات ادبی و علمی آن را غنی ساخته اند.

مردمان باشنده این ولسوالی خود را هنزه یی می گویند که از نظر انتیکی نیز قوم جداگانه در پهلوی سایر اقوام باشنده علاقه جات شمالی پاکستان قرار دارند. در شبه قاره هند همه مردمان این علاقه جات را «بدخشانی» می گفتند که در قلمرو فرهنگی و عقیده تی ناصر خسرو قرار داشتند و امروز نیز مردمان سند و پنجاب آن ها را بدخشانی می شناسند. جماعت این علاقه جات نیز این نام را بنا به علاقه و اخلاصی که به حکیم ناصر خسرو و تعلیمات او دارند؛ با افتخار می پذیرند. چنانچه بخشی از تشکیلات فرهنگی خویش را به این نام مسمی نموده اند. کمیته موسیقی «بدخشانی باند» در چوکات اداره کنسل ملی آقاخان در پاکستان به این نام رسمیت دارد.

مردمان هنزه که مسلمانان اسماعیلی اند، پیرو طریقه پیر ناصر خسرو می باشند که او را چون دیگر جماعت علاقه جات شمالی به نام «پیر شاه ناصر خسرو» می شناسند. همین وابستگی آن هاست که زبان فارسی یا «دُر دری» تا هنوز زبان اجرای مراسم مذهبی شان است. در اجرای این مراسم به زبان فارسی آن ها ناگزیر اند تا آن را فرا گیرند. روی همین دلیل است که شاعران هنزه قبل از آن که به زبان اردو یا بروشسکی شعر بسرایند؛ به فارسی می سرایند. در مراسم «پیر شاه ناصر» و به ویژه دعوت بقا و دعوت فنا اجرای مداح خوانی عنصر اصلی این دعوت ها می باشد که «مداح خوانی» (خواندن قصاید با دف و رباب) سرودن قصاید عرفانی است که این قصاید را مداح خوانان از دیوان قصاید ناصر خسرو، از قصاید مولانا جلال الدین محمد بلخی، مناجات بابا سیدنا (حسن صباح)، اشعار شیخ عطار، از مثنوی های داستانی ملاچین عاصی و دیگران انتخاب می نمایند که هر مداح خوان ده ها قصیده و یا مثنوی را از یاد می نماید. نکته جالب اینکه تعدادی از این مداح خوانان یا قصیده سرایان در هنزه به زبان فارسی تکلم نموده نمی توانند، ولی چندین قصیده حکیم ناصر خسرو را از یاد دارند. نمونه این کار را می توان در قصاید دلانگیز مهرانگیز یکی از بانوان قصیده سرای هنزه از اشعار ناصر خسرو دید.

بنا بر خصوصیات بالا است که تعدادی از شخصیت های عالم و دانشمند هنزه دست به قلم برده و احساس قلب شان را در قالب شعر فارسی جا داده اند. مولف کتاب «تذکره فارسی گویان هنزه» رنج و زحمات پژوهش را متقبل شده و اشعار فارسی آن ها را گرد آوری نموده و به شکل کتاب منتشر ساخته است. مولف این کتاب فداعلی فرزند صادر علی است که در ۱۵ اکتوبر ۱۹۴۴ در کریم آباد هنزه چشم به جهان گشوده است. تعلیمات ابتدایی را در زادگاهش تمام کرده و پس از آن به شکل خصوصی تعلیمات خویش را دوام داده و به درجه عالی از معلومات علمی نایل گردیده تا آن جا که در علوم اسلامی و ادبیات یکی از سرآمده گان منطقه خویش و یکی از فضلاء توانای پاکستان گردیده است و مدرک «فاضل علوم شرقیه» را از هیئت علوم ثانوی پنجاب دریافت داشته است. موصوف زبان های بروشسکی، اردو، عربی و فارسی را میداند. وی در اشعار خویش «ایثار هنزه وی» تخلص می کند.

اشعار موصوف به زبان های یادشده پس از سال ۱۹۶۷ در مطبوعات به چاپ رسیده اند. وی علاوه بر سرایش شعر در نثر نویسی نیز ید طولایی دارد. نثر را به دو زبان اردو و فارسی می نگارد که تا کنون کتاب های زیادی را به نظم و نثر تحریر داشته است. از کتاب های منثور او که به زبان اردو تالیف شده اند- «ریاست هنزه تاریخ ثقافت کے آئینے می»، «شمالی علاقہ جات می اسماعیلی دعوت، ایک تاریخی جائزہ»، «قرآن می تصور امامت»، «لمحات نور» و «تذکره فارسی گویان هنزه» می باشند. علاوه بر آثار تالیف شده ترجمه های نثری را از زبان فارسی به زبان اردو دارد که زیور چاپ پوشیده اند.

«منتخب خطابات عالیہ» عنوان کتابی از سیدشهاب الدین حسینی است که از فارسی به اردو ترجمه نموده و نیز تعداد قابل ملاحظه اشعار حکیم ناصر خسرو را در مجلدهای مختلف به اردو ترجمه کرده و به چاپ رسانده است. «کلام پیر» عنوان کتاب ترجمه شده اشعار ناصر خسرو به اردو است که موصوف آن را در هفت جلد ترجمه و به نشر سپرده است. علاوه بر آن منتخب های اشعار حکیم را در چند جلد دیگر ترجمه کرده که به نام های «جواهر حکمت» و «نور بصیرت» در استفادہ خواننده گان اردو زبان قرار دارند.

مولف کتاب زیباترین کلام را که شعرش گویند، در سه زبان بروشسکی، اردو و فارسی آفریده و آن را مجموعه ساخته که اشعارش به شکل جداگانه بر روی صفحه کاغذ اقبال چاپ یافته ولی به طور مجموعی چاپ نشده و دستنویس باقیمانده اند. نمونه هایی از اشعار وی به زبان فارسی:

توتیای بصرم خاک در است
هر که در راه تو بسته کمر است
دولت عشق تو پاینده تر است
بسمل و خسته که حالم بتر است

صنما! روی تو رشک قمر است
نایل آید به مراد دل خود
رهرو عشق تو گشت است غنی
کرده تیر نگهت جان مرا

زنده گی می نتوانم که کنم
جز رضای تو به راهی که روم
گر شوی رهبر من در سفرم
عارف ذات تو وصفات تو به حق
بیتو ای جان جهان سخت تر است
زانکه این راه بسی پر خطر است
بیگمان آن سفرم پر ظفر است
شجری هست که پربرگ و بر است
رسد آن کس سر منزل ایثار
آن که خضرش به سفر راهبر است

نمونه دیگر:

ساقیا! باده لعل از خُم دیرین بیار
ای صبا گرگذر تو سوی این کلبه شود
من که مشتاق لقای رخ آن سیم تنم
دل دیوانه من باز بگیری آرام
کاسه لبریز کن و قصه شیرین بیار
به خدا نامه از آن دلبر سیمین بیار
مژده وصل از آن گلبن نسرين بیار
ای صبابوی از آن گیسوی مشکین بیار
شرف باغ بود از گل و از لاله دلا
شرف خود تو از این گفته رنگین بیار
دل ایثار هم از جام جمالت جوشد
ساقیا! بهر قرارش لب شکرین بیار

در متن کتاب «تذکره فارسی گویان هنزه» تعدادی از شاعران محیط هنزه که به زبان فارسی سروده اند، معرفی شده اند که به طور اجمالی و موجز بر برخی از زوایای حیات و کارشان از کتاب یادشده نظر انداخته می شود:

گشپور محمد جمال خان:

گشپور محمد جمال خان فرزند میرسلیم خان ثانی بود که در ادب فارسی دست بلندی داشته است. او نخستین کسی بوده که به زبان فارسی شعر را در هنزه آغاز نموده است. متأسفانه از وی آثار زیادی باقی نمانده است. فقط یک رباعی او در دست است که از وطن مهاجر شده و به یاد وطن چنین سروده است:

آدم به وطن چون گل صدبرگ بود
بیرون ز وطن نهال بی برگ بود
یاران پرسند که در غریبی چونی
حقا که غریبی بتر از مرگ بود

اگر چه از جمال خان آثار زیادی در دست نیست ولی از این یک رباعی نمونه کلامش هویدا است که شاعر توانایی بوده است.

میر غضنفر علی خان:

میر غضنفر علی خان فرزند میرسلیم خان بود که پس از مرگ پدر بر امارت هنزه تکیه زد. در امارت خویش مدبر و شجاع بود که آوازه کار او تا هرکجا رسیده بود. با داشتن صلاحیت

های انتظامی یک ادیب، عالم و مورخ و شاعر نیز بود. برای بار نخست تاریخ هنزه را زیر قلم آورد که پس از مرگش این تاریخ نیز از صدمه زمان محفوظ نماند. همچنین اشعارش نیز نابود شده اند. یکی دو شعر نمونه کلام او:

چو خسرو سلیم و غضنفر به فر
به الطاف شاهی شبیر و شبیر
غضنفر سگان سگ مرتضی است
بروز قیامت شفاعت از اوست

نمونه دیگری:

مرا مهر علی چون در دل آمد از همه غالب
فروغ دیده بینا بهار گلشن دلها
اگر دنیا اگر عقبی اگر امروز اگر فردا
غضنفر از درش دارد امید بخشش عصیان
شدم از جان طلبگار علی ابن ابیطالب
شفیع دین و هم دنیا علی ابن ابیطالب
نگهدار است در هر جا علی ابن ابیطالب
زده دستش به دامان علی ابن ابیطالب

وزیرزاده محمدرضا بیگ:

محمدرضا بیگ فرزند اسدالله بیگ بود. تولدش به گمان اغلب در ۱۸۶۱ میلادی در مرکز هنزه بلنت (کریم آباد) واقع شد. در هنزه به «فراش» شهرت داشت که از محبوبیت خاصی برخوردار بود. زیرا در ۱۸۹۱م با تسخیر هنزه توسط انگلیس ها که امیر هنزه فرار نموده بود، رهبری بزرگان هنزه را داشت و مسئله را بدون خونریزی به پایان رسانید که میان دو طرف صلح واقع شد.

موصوف نه فقط یک سیاستمدار برجسته بلکه یک عالم جهید دین نیز بود. افتخار شاگردی پیر سیدشاه عبدالحمید زبیاکی را داشتند که حین مهاجرت از هنزه انجام داده بودند. در بازگشت به وطن عالم برجسته علوم عقلی و نقلی شده بود. در ۱۸۹۳م برای ملاقات با وایسرای هند به عنوان نماینده هنزه به هندوستان دعوت شد و پس از ملاقات با وایسرا به ملاقات سرکار مولانا سلطان محمدشاه به بمبی رفت و شرف ملاقات مولانا سلطان محمدشاه که امام آن عصر اسماعیلیان جهان بود با تعدادی از نماینده گان هنزه را یافت. امام او را به نیابت شاه زبیاک در هنزه توظیف فرمودند و عصای خویش را با یک جوره لباس و کتاب مثنوی معنوی مولانا را به او اهدا نمود.

موصوف بار دیگر در سال ۱۹۲۳م برای ملاقات مولانا سلطان محمد شاه به بمبی رفتند که دفعتهاً به بستر بیماری افتاده و در ۶۲ سالگی دار فانی را وداع گفتند.

محمدرضا بیگ دست توانایی در زبان فارسی داشت که مناجات، مناقب، قصاید و سایر اشکال شعری را ایجاد کردند. همچنان مسوده تاریخ هنزه را نگاشتند که در آن دوران یکی از محققین انگلیسی به نام شامبرگ آن را برای مطالعه به امانت گرفتند ولی بعد دوباره آن را

استرداد نمودند و بهانه پیش آوردند که گویا کتاب با سایر لوازمش در جریان سفر مفقود گردیده است. زمان گذشت و حالا معلوم گردید که این نسخه نایافت در بخش هند کتابخانه لندن موجود است.

علاوه بر نثرنگاری به شعر نیز دسترسی کامل داشته که یکی دو نمونه از کلامش که از یکی از بیاض های دستنویس حاصل شده ، پیشکش می گردد:

قایل و صفش نه ای ای پرگناه	گر توانی الامان گوی بی ریا
از جفای این فلک دلخسته ام	عاجزم از دست چرخ پرچفا
یا امیرالمومنین دستم بگیر	زانکه هستی شاه و سلطان سخا
زنگ غفلت بر دلم بگرفت جای	از کرم بزدای زنگ دل مرا

محمد رضاییگ عقیده خاصی نسبت به حضرت علی داشته که در وصفش سروده است:

من کیستم بگویم مدح علی و آتش	کلب شه زمانم یا مظهرالعجایب
خوانم ثنای مولا جانم فدای مولا	دارم به او تولا یا مظهرالعجایب
رنجور و دردمند مسکین و مستمندم	سوزنده چون سپندم یا مظهرالعجایب
ای مقتدای دارین ای پیشوای کونین	ای پادشاه ثقلین یا مظهرالعجایب
ای یاور غریبان ای مونس فقیران	ای سرور محبان یا مظهرالعجایب
زین مژده اهل کنجوداز این عنایت وجود	
مرد وزن است خوشنود یا مظهرالعجایب	

سیدنا محمد داراییگ:

محمد داراییگ فرزند محمد رضاییگ وزیرزاده بود. در ۱۹۰۸ میلادی در مرکز ریاست هنزه بلنت (کریم آباد) متولد گردید. دوران طفولیتش در سایه پدر بزرگوارش سپری شد. برای حصول تعلیم او را شامل مکتب عصری گلگت نمودند که با دریافت تعلیم دوره ابتدایی واپس به هنزه آمده و مصروف علوم دینی نزد پدرش گردید که با کسب علوم دینی یکی از دانشمندان ممتاز دینی در آن منطقه شد.

علاوه بر علوم دینی موصوف زبان های اردو، فارسی و ترکی را نیز فراگرفت. مولانا سلطان محمدشاه آقاخان سوم در سال ۱۹۴۶ در موقع جشن «دائمند جوبلی» (جشن هفتاد و پنج ساله گی تخت نشینی امامت اسماعیلی) یک بسته تعلیمی را به صفحات شمالی پاکستان هدایت فرمودند که در نتیجه آن مکاتب دی. جی (دائمند جوبلی) آغاز به فعالیت نمودند که در بلنت (کریم آباد) نیز یکی از این مکاتب شروع به کار کرد و محمد داراییگ مصروف خدمات تدریسی این مکتب شد که در آن شاگردانی را پرورش نمود که شخصیت های بزرگ

دانش و علم چون داکتر نصیرالدین هونزائی، غلام الدین غلام، داکتر عزیزالله نجیب و مولف این کتاب فداعلی ایثار هنزه وی تعلیم یافته این مکتب بودند.

محمد دارابیگ علاوه بر وظایف تدریس مسایل مذهبی علاقمندی زیادی به شعر داشت و خود به ایجاد اشعار در شکل قطعه، غزل، قصیده و امثال آن پرداخت.

مجموعه اشعار او تدوین شد که این مجموعه به عنوان میراث به برادرش رسید که متأسفانه از نظر خواننده گان آن را دور نگه داشت. چند نمونه شعرش از جاهای دیگری دستیاب گردید که یکی دو نمونه از آن پیشکش می گردد:

سپهر علم و عمل آفتاب فضل و هنر	همای اوج کمالات شه ابوالمعانی*
هزار و سه صد و چار بد هجری	کشید رخت حیانتش ز عالم فانی
نهاد بر دل احباب خویشان صد داغ	گذاشت رنج فراقش ز ماه تا ماهی
نهال گلشن یاقوت شاه* عالی جاه	دو نور دیده شهزاده لیث* زیبایی
تمام شد چو سی و هشت سال عمر شریف	بداد پیک اجل این ندا به ناگاهی
که ای بلند نظر شاه باز قدس مقام	بیا که تو نه ای شایان کاهک خاکی
مناقب شه و تاریخ فوت و شرح فراق	
عیان نمود فدائی به چند اشعاری	

*- شاه ابوالمعانی یکی از پیران ولسوالی زیباک بدخشان بود و یاقوت شاه و شاهزاده لیث پسران وی بودند.

نمونه دیگر:

به کوی عشق مقامی به خود مهیا کن	ز آب میکده قلب خودت مصفا کن
ضمیر روشن اگر خالقت عطا بکند	تو راز خامشی سر آشکارا کن
بکش نقاب ز روی نگار فکرت من	به خال و خط رخس آشنائی پیدا کن
طمع به کاسه چینی دیگران نه کنی	شکسته کاسه چوبین خود چو مینا کن
حدیث احمد مختار را به جان بینوش	
به فقر فخری دل و جان خویش پیداکن	

موصوف علاوه بر ایجادیات منظوم در نثر نیز نوشته هایی به جا گذاشته است. رساله یی زیر عنوان «هفت مجلس» را به زبان فارسی تحریر داشته که از موضوعات مختلف بحث می نماید. همچنان در ترجمه نیز کارهایی را انجام داده که تعدادی از فرمان های مولانا سلطان محمد شاه امام چهل و هشتم اسماعیلیان زیر عنوان «گهرهای ارزشمند» به زبان فارسی ترجمه کرده و نیز گفتار یازدهم از «وجه دین» کتاب مشهور ناصر خسرو را به

زبان اردو ترجمه نموده است. موصوف به تاریخ ۲ جون ۱۹۸۰ در گلگت چشم از جهان پوشید و در هنزه به خاک سپرده شد.

قدرت اله بیگ راجی:

قدرت اله بیگ فرزند محبت اله بیگ در سال ۱۹۰۷ در حیدر آباد متولد شد. وی در سایه پدر کلانش دوران طفولیت را سپری کرد و از علم و دانش پدر بزرگ مستفید گردید. موصوف در تاریخ، ثقافت و تهذیب هنزه یک دایرة المعارف زنده بود. شانزده سال داشت که با پدر بزرگش محمد رضابیک برای ملاقات مولانا سلطان محمد شاه به بمبی سفر کرد. در آن جا پدر بزرگش چشم از جهان پوشید و او تنها ماند. مولانا سلطان محمد شاه از قضیه واقف شده به وزیر خویش امر فرمودند که: قدرت اله بیگ فرزند من است. در تعلیم و تربیه وی توجه خاص نمایید که می خواهم او را برای تحصیلات عالی به اروپا روان کنم تا که در آینده خدمت بهتری جماعت مرا بنماید.

مگر قدرت اله بیگ بنا بر تاثیرات نوجوانی به زادگاهش عودت کرد. سالها بعد موصوف به کشمیر، لاهور و باز به بمبی سفر نمود که در آن جا همراه با ملا قربان در دفتر بدخشان به فارسی نوشتن هدایات مولانا سلطان محمد شاه کار میکرد.

قدرت اله بیگ از همان دوره جوانی در جهت ارتقاء و بلندبردن تعلیم و تربیه و آگاهی مردم از هیچگونه سعی و تلاش فروگذار نبود. در عرصه های مختلفی کار و فعالیت علمی و قلمی را ادامه می داد. در احیای مکاتب دی. جی. که از مکاتب مدرن بودند در هنزه تلاش فراوانی نمود تا آن که توانست با وجود ممانعت مقامات دولتی این مکاتب را دوباره فعال بسازد.

موصوف نه تنها در عرصه ایجاد مکاتب بلکه در زمینه های پژوهشی و علمی نیز فعالیت های چشمگیری داشته است. وی در همکاری با یکی از محققین انگلیسی در تحقیق زبان و ادبیات بروشسکی کارهای قابل ملاحظه ای انجام داد.

در سال ۱۹۵۰ زمانی که مولانا سلطان محمد شاه جماعت بدخشان را به حضور پذیرفتند، قدرت اله بیگ نیز حضور داشت. پس از آن میر هنزه وی را به عنوان ناظم الامور «ادارة البلاغة» جماعت اسماعیلی آسیای مرکزی در گلگت توظیف فرمودند. نخستین «ناظر الدعوت» این اداره شخصیت عالم و دانشمند برجسته آن زمان «سید منیرالدین رضوی البدخشانی» بود که از کراچی به گلگت آمده بود. آن ها پس از مدتی کار در این اداره واپس به کراچی برگشته و محمد دارابیک وظیفه «ناظر الدعوت» را عهده دار گردید که در همکاری با دو شخصیت عالم دیگر جناب آخوند الفت علی شاه شغنانی و جناب علامه نصیرالدین نصیر هونزایی وظیفه را انجام می داد. این اداره بنا بر پشتیبانی و حمایه مولانا سلطان محمد شاه تعدادی از کتاب ها را به زبان فارسی به نشر رسانید که از آن جمله کتاب

های دعوت ناصری، کلمه شهادت، تحفة الناظرین، هفت باب ابواسحاق و امثال آن اند. همه این کتب به اهتمام جدی قدرت اله بیگ زیور چاپ یافته اند. قدرت اله بیگ بر علاوه فعالیت های وظیفه وی در ایجاد و نوشتن مسایل و کتب لحظه ای فروگذاشت نمی کرد. بیشترین آثارش را به زبان فارسی می نگاشت. رساله «مصباح الهدی» را تالیف نمود که این رساله به صورت خطی در دسترس بوده و کتاب «تاریخ عهد عتیق و جدید ریاست هنزه» را در دو جلد نوشت که بعدها جلد اول به طبع رسید. علاوه بر کتب یادشده تعدادی از رساله و مقالاتش نیز به چاپ رسیده اند که بیشترین آن ها به زبان فارسی می باشند. موصوف در ۸ می ۱۹۸۴ دارفانی را وداع گفتند.

جناب قدرت اله بیگ در پهلوی نگارش نثر از دوره نوجوانی علاقه وافری به شعر داشت که در اشعار ایجادشده اش راجی تخلص می کرد. نمونه یی از اشعارش:

<p>که توفیق خواهم من از ذوالجلال نهد داغ تا یوم آخر زمان همه بال و پرت شود ریز ریز به خاکت سپارند نمائی به ناز امام زمان بس در آن حال قرین سبق یادگیر و عمل در نما بود لقمه گرم گور لحد تن بهر منزلی یابی از او فتوح خرد گر تو داری رفیق و معین روا دار در راه فرزند و جان مصنف و را قدرت اله شد که ماند به دنیا ز من یادگار</p>	<p>دواندم به هر سو سمنند خیال یکی در جوانی رود از جهان چو روز اجل می درآید عزیز برندت بر مرکب چوب ساز نیاید به جز همره ات یک ازین وزانت نویسم همین صفحه را درین دهر تن پروری کم بکن بلی صرف کن عمر در کار روح قدم زن به تعجیل در کار دین مکش سر ز فرمان صاحب زمان کتابیست «مصباح هدی» نام شد نوشتم همین نامه افتخار</p>
--	---

هر آن کس که خواند همین نامه را
کند پوزشی بهر ما در دعا

علامه نصیرالدین نصیر هونزائی:

علامه نصیرالدین در قریه حیدرآباد هنزه در یک خانواده مذهبی در سال ۱۹۱۷ میلادی چشم به جهان گشود. والدینش نام او را پرتوشاه گذاشتند که بعدها موصوف تخلص و نام قلمیش را نصیرالدین نصیر هونزائی گذاشت که به همین تخلص و نام شهرت یافت. اگرچه زمان شمولیتش به مکتب شرایط تعلیمی در هنزه مساعد نبود، موصوف شامل مدرسه یی که در حیدرآباد باز شده بود، شمولیت یافت که بعداً آن مدرسه نیز بر اساس امر حاکم هنزه تعطیل گردید. ولی از آن جایی که جذبه و شوق تعلیم در دل نصیرالدین موجزن بود، به خود آموزی پرداخت که قرآن کریم و برخی کتب مذهبی را نزد خلیفه حب علی فراگرفت. سپس موصوف

در مکتب ابتدایی بلنت شامل شد که تا صنف چهارم تعلیماتش را ادامه داد. او بنا به استعداد خارق العاده فطری در آن زمان زبان فارسی، اردو و انگلیسی را به کمک فرهنگها آموخت. در ۱۹۴۰ نظم را به زبان بروشسکی آغاز نمود که از نخستین سروده اش به این زبان استقبال گردید.

موصوف در سال ۱۹۴۶ به بمبی سفر کرده و در جشن «دائمند جوبلی» مولانا سلطان محمدشاه شرکت نمود که با بازگشت به هنزه به عنوان مدرس در مکتب ابتدایی دی. جی. حیدرآباد استخدام گردید که در این وقت به عالم شعر به زبان های اردو، فارسی و بروشسکی گام گذاشت و اشعار زیبایی سرود. در سال ۱۹۴۹ برای اجرای تعلیمات مذهبی به ایالت سنکیانگ چین سفر نمود که از طرف حکومت آن جا در قید نظربند قرار داده شد. مدتی بعد واپس به هنزه برگشت و روزگارش را وقف شاعری کرد. شعرش بیرون از هنزه نیز به استقبال گرم مردم روبرو گردیده و در محافل اجتماعی و مذهبی اشعارش به خوانش گرفته می شد.

علامه نصیر نه تنها در عرصه شعر بلکه در زمینه نثر نیز از قلم توانایی برخوردار بود که به سرعت تمام نیرویش را بکار گرفت و شماره تصنیف کتاب هایش را به بیش از یک صد عنوان رسانید. در این شماره تالیفات و ترجمه ها هم شامل می شوند. البته قابل ذکر است که شهرت بیشتر علامه نصیر در شعر بروشسکی و کارهای مربوط به این زبان می باشد. موصوف نخستین کسی است که در شعر زبان بروشسکی صاحب دیوان می است. برای تقدیر و تحسین کار هایش مقامات مختلف حکومتی، اجتماعی و علمی برایش القاب «بابای بروشسکی»، شاعر «لسان القوم» و جوایزی نیز اهداء نموده اند که در سال ۲۰۰۱ حکومت پاکستان از وی با اعطای بلندترین جایزه «ستاره امتیاز» استقبال نمود.

بخش بزرگی از کلام منظوم علامه نصیر به زبان های اردو و فارسی می باشد و نیز به زبان ترکی تصنیفاتی دارد. در زبان فارسی مجموعه اشعارش زیر نام «جواهر معارف» و به زبان اردو مجموعه اشعارش زیر نام «جواهر حقایق» اقبال چاپ یافته اند. هم چنان تعداد زیاد آثار منتشرش نیز طبع شده که نظر به زیاد بودن آن ها به زبان اردو از یادآوری آن ها صرف نظر شده و به زبان فارسی نیز کتاب هایش چاپ شده که «تحفه برای اسماعیلیان» و «درخت طوبی» از آن جمله اند. دو سه نمونه از اشعارش به زبان فارسی:

جنس و نقد عمل و علم چو اندوخته شد
خوش به علیین رودعارف که همانش وطن است
مسکن و خانه عیش تو بود عالم جان
مزرع و باغ جهاننت همه جای محن است
کوش تا از هنر و علم نکو نام شوی

حاصل عمر گرانمایه تو علم و فن است
 خاصه علم است که هر جا رسد و کم نه شود
 زانکه ثبتش به سر صفحه عصر و زمن است
 مقصد علم بود دانش توحید که آن
 رحمت خاص خدا موهبه ذوالمنن است
 قفل هر گنج جداگانه کلیدی دارد
 در یکی گنج و کلید در آن یک سخن است
 ای خوشا! آن سخن خوش چومنیرالدین* یافت
 کاندران دولت دارین همه سر و علن است
 گفته حضرت احمد به دل و جان بشنو
 مومن اندر دو جهان زنده با جان و تن است

(*- منیرالدین متخلص به رضوی بدخشانی از فضلالی شناخته شده دربار سلطان محمد شاه است که نه تنها در نیم قاره هند امور تدریس مذهبی را عهده دار بود بلکه در علاقه جات شمال پاکستان نیز خدمات شایانی علمی را انجام داده و نیز در مکران و حتی قاره افریقا نیز بدین مقصد سفرهایی داشته است).
 نمونه دیگر:

کلام خدا دان کلام محمد	سخن گفته یزدان ز کام محمد
کتاب خدا معجز بیمثالی	گواه کمال کلام محمد
خدایش نشانید بر عرش عزت	مقامی است محمود مقام محمد
بیرون از حساب و فزون از شمار	درو الهی به نام محمد
کشد بوی رحمن ز سوی یمن	غذایی جلالی مشام محمد
کسی را که بختش کند یارمندی	
فتد از عقیدت به گام محمد	

نمونه دیگر:

یار من جامه نو پوش و به حسن دگر آ	با جهان ساز برانداز زمان پر هنر آ
قصر شاهانه تن ساخته چون قصر بهشت	بتو زیباست شها! زود درین قصر در آ
همچو خورشید پس گره گل دیر مکن	برق وار از افق مشرق دین زود بر آ
بتو زیبا نبود آن که نشینی بر خاک	نور چشم دل ما آ بنشین در نظر آ
یار و اغیار همه منتظر دور تو اند	ای تو استاد قدیم با صفت تازه تر آ
گرچه در راه نشینم تو شهنشاه دو گون	شفقت و مهر و وفا از پی ما چون پدر آ
در ره عشق تو در یوزه گری بنشینم	ای مه چهارده! هر بار ازین ره گذر آ
جز به دیدار تو این تلخی جان می نرود	ای تو شیرینی جان با همه قند و شکر آ

تا نصیر بهر نثار قدمت جان بدهد
ای شه و جان جهان باز به حسن دگر آ

غلام الدین غلام:

غلام الدین غلام در سال ۱۹۱۴ در التت هنزه به دنیا آمد. وی در زمانی چشم به جهان گشود که هنزه را یک محیط تاریک پیچانیده و از روشنی علم و دانش به دور بود. پدر دور اندیش وی را به مکتب ابتدایی بلتت داخل نمود که در تمام ولسوالی هنزه یگانه مکتب بود. موصوف در ۱۹۳۸ مکتب متذکره را به پایان رسانیده و واپس به موطنش برگشت. وی علوم متداول را بعد از دوره ابتدائیه به اتمام رسانیده و علاوه کتب کلاسیک فارسی مثنوی مولانای رومی، بوستان و گلستان سعدی، دیوان حافظ و سایر کتاب ها را نیز آموخت. به ساحه شعر قدم گذاشت و به زبان های بروشسکی، اردو و فارسی طبع آزمایی کرد. صاحب دیوان شعر به زبان بروشسکی است. مدت زیادی در اداره البلاغه گلگت وظیفه را اجرا کرد. حسن خطش زیبا بود که کتاب های نشر شده آن اداره را خوشنویسی می نمود.

مجموعه کلام منظومش را زیر نام «مجلس المعرفت» به نشر رسانید. علاوه بر نظم در نثر نیز تالیفاتی را انجام داده است. رساله هایی به زبان اردو به نام های «حدود دین» و «هفت دور نور الهی» را نگاشت. یکی از کارهای برجسته موصوف ترجمه قرآنکریم به زبان بروشسکی می باشد که زیور طبع یافته است. نمونه ای از کلام منظوم فارسی او:

الا ای دل بشو آگاه ز سرّ خاص مولانا
که قائم اوست در دنیا و در عقبی و مافیها
نخستین آیتش از خود طلب کن چونکه فرماید
بخوان آیات محکم را در این آفاق و انفسها
بدان این جان جزویت که اصلش از کجا باشد
چرا آمد درین زندان ظلمانی و پرغوغا
بجو دهقان دین را و پیرس از راز این حکمت
چطور آرد درخت جان بار عقل و دانشها
فروغ عالم ظاهر که از خورشید شد پیدا
اگر دانی بگو با من فروغ عالم جان را
سیاست گر چو میدانی یقین دارم که هشیاری
به حکم والی و حاکم شود تنظیم ر دنیا
نبینی در جهان چیزی به غیر حکمت و معنی
وجود پایداری تا نباشد اندرین اشیا
چرا پیداست این عالم برای چیست این آدم

تو خلقت را اگر دانی بدانی خالق یکتا
هر آنکس جان خود دانست بدانست خالق خود را
اگر تو عارفی بشنو ز نطق ناطق یوحی

شاه ولی خان ولی:

شاه ولی فرزند آخوند دولت شاه در سال ۱۹۲۸ در قریه چبویوگشل هنزه در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. تعلیمات اولیه خویش را در ادب فارسی نزد محمد داراییگ حاصل داشته، کتب فارسی را آموخت تا آن جا که دیوان حافظ رانیز به پایان رسانید. سپس در نوجوانی ها درگیر جنگ های آزادی هنزه شد و مدتی از عمرش در میان جنگ ها سپری گردید. بعد از جنگ فرصتی یافت و قرآن مجید را فرا گرفته و سپس با دریافت فرصت مناسب تفسیر شریف و برخی کتب دینی را آموخت و از آن به بعد خودش به تدریس علوم دینی پرداخت.

در سال ۱۹۶۶ مورد تعلیمی مکاتب دی. جی. موصوف را به صفت معلم رسمی تعلیمات مذهبی استخدام نمود که در حقیقت یک سفر علمی برایش مهیا گردید. در سال های آخر عمرش زیر عنوان «عقاید و آراء» تالیفی را از خود به یادگار گذاشت که در دسترس خواننده گان قرار دارد. علاوه بر آن مقالات زیادی نگاشته که اکثریت آن ها به طبع رسیده اند. کتاب «جامع الحکمتین» یکی از کتب حکیم ناصر خسرو را جون ایلیا از فارسی به اردو ترجمه نموده و شاه ولی آن را به خلاصه در آورده است که چاپ نشده و به شکل دستنویس در اختیار خواننده گان می باشد.

در عرصه شعر وی به زبان اردو و زبان فارسی اشعاری را سروده است که یکی دو نمونه از آن:

از گل روی صنم بویم نه بویم بوی غیر	روی دل بر دلربایم روی ظاهر سوی غیر
چون ندارم تشنگی جویم چرا از جوی غیر	ابر آب زنده گیی بارد سحاب فیض بار
من چومرغ خانگی تاکی گرایم کوی غیر	آشیانت لامکان ای طائر سدره نشین
ریسمان عهد چونم بست بتوان موی غیر	زلف زنجیرت طناب خیمه ام بالا کشد
چون شب دیجور مانم گر ببینم روی غیر	آفتاب روی زیبا نور بارد از ازل

ای ولی! گرچه زبانت لائق وصفش نبود
باز در صحن سخن بردن نباید گوی غیر

نمونه دیگر:

نظر سوی سما کن طالبا! بین این یم خضرا
قطب ملاح زحل سیاح قمر چون زورق دریا
به ترتیب فلک سیران به سان جند شب خیزان

به دست هر یک از ایشان ز برق و رعد لمپیا
پس و پیشش پرستاران میان بسته کمرداران
سوار توسن دوران به رهوار فلک پیما
به شبها دیدم این صورت به لوح سبز پرهیبت
نوشته باید قدرت زهی مضمون زهی املا
همه شب تاسحر این بودچوباغ و راع نسرين بود
دو چشم من نمی آسود ز دید منظر زیبا
دبیر طارم برین گـرفته خامه سـربین
نویسد نامـه شیرین به شاه مسند علیا

فدا علی سلمان البدخشانی:

فدا علی فرزند درزی دادو در ۴ فبروری ۱۹۳۲ در گوپس خاص در یک خانواده مذهبی متولد گردید. تولدش در یک خانواده مرفه صورت گرفت که زمینه تعلیم و تعلم خوب برایش مهیا بود و خانواده در تعلیمش توجه خاص مبذول داشت.

تعلیمات ابتدایی را در مکتب گوپس به پایان رسانیده و بعد از آن به مکتب عالی گلگت شامل گردید و با ختم دوره متوسطه برای تعلیمات عالی به کالج اسلامیہ پشاور ثبت نام نمود که این کالج را با موفقیت به پایان رسانید.

موصوف پس از ختم کالج از سلسله تعلیم کناره گیری و برای مدت زیادی از انظار غایب شد و در لباس فقیری در شهر کراچی مصروف تجارب دیگری شد. ولی هیچوقت از مطالعه دست نکشید، به ناول نویسی پرداخت و شعر ایجاد می کرد. مگر همه ایجادیات خویش را دوباره پاره می کرد. وی به زبان های بروشسکی، اردو، فارسی، انگلیسی و عربی تسلط کامل داشت. پدرش سال ها بعد به کراچی به سراغش آمد و او را به گلگت برد. وی در گلگت مصروف دکانداری شده و روابط اجتماعی را تامین نمود که سرانجام به اجرای وظایف اجتماعی پرداخت. تا آن حد که خدمات تدریسی شایانی را انجام داد. او در نوشته ها سلمان تخلص می کرد و به سلمان البدخشانی شهرت یافت. دارای شخصیت مرموزی بود که در موردش میگویند: غریب آمد و غریب رفت. تعدادی از صاحب نظران او را یک خزانه پرارزش می گفتند. شخصیتش در ظاهر در انتهای ساده گی ولی در حقیقت در انتهای سنجیده گی بود که نبوغ خاص در آن پنهان شده بود. وی در میدان نظم و نثر شهنسواری بود که از قلمش جذبه خاصی می تراوید. گرچه وی قسمت زیاد ایجادیاتش را خود نابود کرد ولی نمونه هایی از ایجادیاتش باقیمانده اند که یکی دو نمونه از اشعار فارسی او را نقل قول می کنیم:

این طوق غلامی تو شایان من است
خاک همه آن سرمه چشمان من است

من بنده شدم همین شان من است
هر رهگذری که می رود تا در تو

ای راحت جان سید هر دو جهان
 هستی تو به رهبری عالم مامور
 بی هستی تو بقای یک نره محال
 این یک دل این هم به جنون تو فنا
 بر پا ز تو عالم ایقان من است
 گفتار تو گفتار حق ایمان من است
 میگویم از آنرو ز تو این جان من است
 در عشق تو این جمله سامان من است
 سلمان نه دارم غم فردا زیرا
 اولاد علی صاحب و سلطان من است

نمونه دیگر:

ای خوشا دستی که بر دامان اوست
 هر که او را بنده شد مومن هموست
 دارد اندر دل ولای مصطفی
 رمز دین الیوم اکملت لکم
 در هجوم دین ها باشی نه گم
 سرمه چشمان خاک پاک اوست
 لاجرم هم عاقبت او را نکوست
 لیس لیلانسان الا ما سعی
 هم همین میناست هم جام است و خم
 الحذر! لا تتبع أهواءهم
 دین برحق دین پاک مصطفی
 لیس لیلانسان الا ما سعی

عصمت اله مشفق:

عصمت اله فرزند خواجه احمد در موضع چپرسن قریه شهر سبز به دنیا آمد. هر چند زادگاه پدرش درواز بدخشان بود. آن وقتی که مردم هنزه شهزاده شاه خان را از درواز به هنزه خواستند و به حیث میر هنزه پذیرفتند، شهزاده او را با خود همراه آورد که منطقه شهر سبز را آباد و در آن جا مسکن گزین شد.

آوان طفولیت عصمت اله زمینه تعلیم در آن منطقه مهیا نبود که بعدا در سال ۱۹۴۸ یک مکتب ابتدایی دی. جی. در قریه رشت تاسیس شد. مدرس این مکتب از کریم آباد به آن جا آمد. عصمت اله نیز شامل این مکتب گردید. سال دوم مکتب بود که مدرس مکتب را ترک گفت و شاگردان بار دیگر از تعلیم محروم شدند.

هر چند سلسله رسمی تعلیمات عصمت اله قطع شد، او با قبول رنج و محنت به آموختن خویش دوام داد. با آموزش بیشتر متصدی انجام وظایف اجتماعی گردید که میر هنزه او را بدان منسوب می ساخت. تا آن که در ۱۹۶۲ خودش مدرس مکتب ابتدایی دی. جی. رشت گردید. این وظیفه زمینه برایش برابر ساخت تا امتحان دوره متوسطه مکتب را با موفقیت سپری نماید.

موصوف از دوره نوجوانی آغاز به سرودن شعر نموده و در شعر مشفق تخلص کرد. اشعار عصمت اله مشفق به زبان های واخی، اردو و فارسی ایجاد شده که نخستین کسی می باشد

که به زبان واخی صاحب دیوان است. دیوان شعر واخی مشفق حدود هفت هزار بیت را احتوا می دارد. یک نمونه از اشعار فارسی وی:

پارم چه خوش لقاست که زرین کمر نداشت آن یار غمگسار که دلدار عالم است آن تاجدار ملک ولایت به کروفـر خورشید خیره مانده ز روی منورش از قاف تا به قاف رسیده است شهرتش آن یار خوش کلام که بی کام و بی زبان آن نقطه یگانه که در زیر حرف باست آن شجره مبارک زیتون لاجهت	مثل جمال عارض او کس دگر نداشت بی تاج پادشاهست که طغرا به سر نداشت هرجا که رفت آن شه ما جز ظفر نداشت از خویشتن برون شده از خود خیر نداشت آن عظمت بزرگ که خلق دگر نداشت قرآن ناطق است که زیر و زیر نداشت جایی گرفته هیچ ز دشمن خطر نداشت ذات علیست جز ثمر دین به سر نداشت
--	--

مشفق ز وصل شاهد جان سرفراز گشت
در عصر خویشتن چنو راهبر نداشت

داکتر فقیر محمد ناصر آبادی:

فقیر محمد فرزند خلیفه عبدالخالق در یک خانواده مذهبی در ناصرآباد هنزه متولد گردیده، تعلیمات ابتدایی را در کریم آباد حصول داشته و برای دوام تعلیمات سفر شهر کراچی در پیش گرفت. موصوف در شهر کراچی در انجمن اسماعیلی شامل وظیفه شده و همزمان تعلیمش را نیز ادامه داد که با تحمل رنج و مشقات زیاد با گذشت مدتی درجات علمی و اسناد تعلیمی را بدست آورد. وی در پهلوی تعلیمات رسمی مکتب به علوم مذهبی نیز علاقه زیادی داشت که شاگردی یکی از دانشمندان آن زمان سیدمنیرالدین رضوی بدخشانی را نیز پذیرفت و هم چنان برای کسب علم در برابر پروفیسر جواد المسقطی زانو زد. بعدتر از وظیفه کنار رفت و زمان را برای تحقیقات علمی اختصاص داد که در زمره پژوهشگران صف اول انجمن اسماعیلی قرار گرفت. مقالات علمی و تحقیقاتی زیادی را در چوکات این انجمن نگاشت.

موصوف در سال ۱۹۷۳ در دانشگاه کراچی همزمان برای دریافت ماستری فلسفه، عربی، فارسی و علوم اسلامی نامنویس کرد که با تقبل زحمات زیاد موفقیت را نصیب گردید. وی در همان سال به حیث استاد علوم اسلامی در کالج دولتی گلگت کار را آغاز کرد که پس از چند ماه برایش از طرف انجمن اسماعیلیه سکالرشیپ دکترا به دانشگاه میکگل کانادا داده شد. او تیزس دکترایش را بر نظریه توحید سیدنا حمیدالدین کرمانی حجت العراقین ثبت کرد. با آغاز کار بر دکترا او به موسسه مطالعات اسماعیلی لندن پیوست. سپس در سال ۱۹۸۷ دکترایش را دفاع کرد. در این مدت کارهای زیاد علمی و تحقیقاتی را انجام داد که از جمله کتابی زیر نام «سیدنا ناصر خسرو علوی» نگاشت که از جانب انجمن اسماعیلیه به طبع

رسید. کتاب «گشایش و رهانش» حکیم ناصر خسرو و کتاب «دعائم الاسلام» از داعی مشهور فاطمی قاضی نعمان در فقه اسلامی را به زبان انگلیسی ترجمه نمود.

موصوف به زبان های بروشسکی، اردو، فارسی، عربی و انگلیسی تسلط کامل داشته و زبان های فرانسوی و آلمانی را نیز می داند. آثار زیاد را به نثر تالیف داشته و در شعر نیز طبع آزمایی نموده است. بخشی از مرثیه اش را در مورد سید منیرالدین بدخشانی شخصیت علمی و دانشمند اسماعیلی به عنوان نمونه شعرش نقل می کنیم که یکی از داعیان شناخته شده اسماعیلی در نیم قاره هند در اواخر عصر ۱۹ و اوایل عصر ۲۰ بوده است:

شاه منیرالدین قاسم صاحب کشف و شهود	شمع بزم معرفت استاد اسباق رموز
بود از هجرت هزار و سه صد و هفتاد و هفت	خامس ماه ربیع الاخر اندر ختم روز
زین نشیمنگاه سفلی سوی علوی رخت بست	بر فراز جنت الفردوس شد رونق فروز
ای که تو رفتی ز پستی سوی علوی شادمان	ما همه در بند این فرسوده دهر هستیم هنوز

داکتر عزیزاله نجیب:

عزیزاله فرزند خلیفه عصمت اله در قریه خیرآباد هنزه به دنیا آمد. پدرش یکی از عالمان برجسته بود که افتخار شاگردی سیدمنیرالدین بدخشانی را داشت. وقتی سید منیرالدین ناظرالدعوت به شهر کراچی برگشت، خلیفه عصمت اله امور تعلیمات مذهبی او را عهده دار شد.

عزیزاله تخلص نجیب را انتخاب نمود که برای پیشبرد تعلیماتش نزد پدر زانو زد و کتب ابتدایی عربی و فارسی را آموخت. سپس شامل مکتب ابتدایی دی. جی. شده و سال چهارم آن را به اتمام رسانیده و شاگردی محمد داراییگ را در هنزه قبولدار شد. بعداً به عنوان معلم مذهبی در لیلیه جدید التاسیس مرکز گلگت استخدام گردید.

با ذوق و علاقه پی که به زبان فارسی داشت در سال ۱۹۷۰ برای سپری نمودن امتحان «فاضل فارسی» عازم لاهور شد که با موفقیت در امتحان برای دو سال این پروگرام را به اختتام رسانید. در سال ۱۹۷۲ بنا به درخواست جماعت که نماینده گی انجمن اسماعیلیه در مرکز گلگت تاسیس شد، عزیزاله نجیب به این نماینده گی به عنوان «الواعظ» پیوست. در سال ۱۹۷۳ برای اجرای یک برنامه انجمن اسماعیلیه برای جماعت ایران در جمع هیاتی به ایران سفر نموده و در تهران، مشهد، محلات و کرمان جماعت اسماعیلی را ملاقات نمودند که با آن ها به زبان فارسی صحبت هایی انجام دادند.

موصوف در سال ۱۸۷۶ در یک پروگرام تربیوی انجمن اسماعیلیه برای پاکستان در شهر کراچی شرکت ورزید که با اشتراک فعال شان مورد تحسین استادان قرار گرفتند. او با

استفاده از این فرصت در دانشگاه کراچی برای سپری نمودن دوره ماستری ثبت نام نمودند که طی این مدت به دریافت تصدیقنامه های زیادی نایل آمدند و در سال ۱۹۸۲ دیپلوم را در رشته عربی از آن دانشگاه حصول داشتند.

طی مدت درازی از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ به حیث مسئول اکادمیک بخش آی. ای. پی. علاقه جات شمال در گلگت ایفای وظیفه نمودند. در سال ۱۹۸۸ واپس به کراچی برگشته و در دانشگاه کراچی در بخش فلسفه ثبت نام نموده و کار بر کتاب «اعلام النبوة» از داعی معروف اسماعیلی سیدنا ابوحاتم الرازی شروع کرد. او کتاب متذکره را از عربی به اردو ترجمه کرده و حواشی و تعلیقاتی نیز بر آن افزود که با این حواشی و تعلیقات کتاب به طبع رسید. هم چنان در سال ۱۹۹۸ برای دریافت دکترایش موضوع «تصور عقل از نظر ناصر خسرو» را در دانشگاه همدرد به ثبت رسانید که به اسرع وقت از تیزسش دفاع کرده و در سال ۲۰۰۰ دکترایش را بدست آورد.

داکتر نجیب زبان های بروشسکی، واخی، اردو، فارسی، عربی و انگلیسی را با همه جزئیات میداند و به سه زبان بروشسکی، اردو و فارسی تالیفات و ترجمه را انجام داده است:

الف – تالیفات به زبان اردو: کتاب حسن صباح؛ حقیقت اور افسانی، کتاب الاختیار، کتاب الوسیله، المصباح، کتاب الهدایه، کتاب الانوار، کتاب الامثال و کتاب الازهار اند که زیور چاپ یافته اند.

ب :

۱- ترجمه ها از انگلیسی به اردو: کتاب های «اسماعیلی تاریخ اور عقاید» و «اسماعیلی تاریخ کا ایک مختصر جائزه» از داکتر فرهاد دفتری، «شام کی اسماعیلی» از داکتر ناصح احمد میرزا.

۲- از عربی به اردو: «اعلام النبوة» از ابوحاتم الرازی

۳- از فارسی به اردو: «خوان الاخوان» از حکیم ناصر خسرو

۴- از انگلیسی به فارسی: «جواهر گرانها»- مجموعه فرامین مولانا شاه کریم الحسینی

داکتر عزیزاله نجیب علاوه بر نثر در شعر نیز زور آزمایی نموده و با قوت تمام در این میدان نیز گام موفقانه برداشته است. او اشعارش را در سه زبان بروشسکی، اردو و فارسی ایجاد نموده که ظرافت های بدیعی شعرش را دلچسپ ساخته و به خواننده لذت می بخشد. در شعرش مضمون بکر و بدیع محور فکریش را به نمایش می گذارد. یکی دو نمونه از اشعارش:

هر که بیدانش ز اهل فضل و دانش دور گشت
ای برادر با دو چشم تیز بینش کور گشت
از عسل زنبور دارد قدر و قیمت بر مگس

بی عسل بیقدر و قیمت چون مگس زنبور گشت
هر که قدر خویشتن با دین و دانش بیش کرد
با جمال دین و دانش همچو زیبا حور گشت
کودکی کو از دبستان می گریزد وز ادب
لذت دانش نه دید و آب تلخ و شور گشت
مردمی از دانش و دانش برای مردمی
از نگاه ناسزایان این سخن مستور گشت
با جمال دین و دانش هر که زیب و فر گرفت
گرچه زنگی صورت است او صورت کافور گشت
ای برادر هر که غافل شد ز داغ معصیت
با جمال و حسن یوسف چهره اش بی نور گشت
زعفران و انگبین از بهر انسان آمده
خارخوار است اشتر از شیرو شکر رنجور گشت
هر که غافل شد ز روز عدل و میزان و حساب
گرچه با تخت سلیمان است فردا مور گشت
این جهان گور است تن را با خرد بیدار کن
هر که او بیدار نبود خفته ای در گور گشت
من ترا راهی نمایم ای نجیب راه جو
راه جو از دین و دانش خانه معمور گشت

نمونه دیگر:

جلسه شیر و پلنگ

(این شعر در رابطه به یکی از جلسات ملل متحد اختصاص داده شده است)

بیگانه چون رسید به گوش من این خبر
صلح شغال و گرگ بود میش را ضرر
میش زبون ز شیر و پلنگ است در خطر
دندان و چنگ از تبر و تیغ تیزتر
با خوی بد بهانه چنین کرد شیر نر
باید ز فتنه های گیاه خوار پر حذر
اشتر بلند گردن و زشت است صدای خر
این گاو در غم شکم و لقمه خشک وتر
حیف است حیف جمله گیاه خوار ببیصر
شوریده سرزگاو وز میش این گرسنه خر
گشتند خوار و زار گیاه خوار کور و کر

دی شب ز خواب دیده من بود تا سحر
شیر و پلنگ چون شکر و شیر گشته اند
روباه نابکار هم از گوشه یی دوید
باهم شدند گرگ و شغال و پلنگ و شیر
در قصر جور و توطئه و بیشه ستم
این ها گیاه خوار که شومند و نابکار
بز راچرا دو شاخ چو شمشیر بر سر است
این اسپ تیزگام چرا با لگام و زین
در کارزار بیشه بی داد بی خبر
راضی نبود اسپ ز اشتر ز میش هم
غافل ز چنگ شیرو گرفتار حرص و طمع

چون تاختند گرگ و شغال و پلنگ و شیر
از چنگ شیر نر شکم گاو پاره شد
یک لقمه پلنگ نه بود میش بی خرد
اینک زمانه دست ستم چون دراز کرد
مور ضعیف زیر قدم های پیل مست
خاموش دشت و بادیه شد بی سروصدا
پنجه مزن به سنگ و به سندان سرمزن
دانش بسی به از تبر و تیغ و از سپر
با دین باش و با خرد و دانش و هنر
شعر نجیب نیست مگر پاره ز دل
در دست اوست کیسه خالی ز سیم وزر

کتاب «تذکره فارسی گویان هنزه» بعد از معرفی شاعران هنزه صفحاتی را برای مآخذ اختصاص داده است که این مآخذ کتاب را اختتام می بخشد. محتوای کتاب نمایانگر این امر است که هدف مولف از تالیف آن نشان دادن تاثیر زبان فارسی بر رشد و توسعه فرهنگ و ادب هنزه می باشد که برای حصول این هدف کتاب را به زبان اردو نگاشته است. این مسئله یک نکته دیگر را نیز روشن می سازد که راه یافتن تعلیمات مکتبی به جماعت هنزه یک تکانه بی بوده که سبب بیداری آن ها شده و در اسرع زمان از برکت مکاتب دی. جی هنزه از یک دیار بیسواد و دور از علم به یک محیط پرتلاش و اکادمیک تبدیل شده و طی کمتر از یک سده نه تنها که هنزه موضوع تعلیمات و سواد را حل کرد، بلکه به یک جامعه دانشی مبدل شد که از آن پیشگامان نخستش امروز چندین قله بلند دانش چون مولف کتاب فاضل علوم شرقی فداعلی ایثار هنزه وی، داکتر نصیرالدین نصیر هونزائی، داکتر عزیزاله نجیب، داکتر فقیرمحمد هنزائی و دیگران که در قطار شاعران فارسیگوی آمده و بر علاوه آن ها هستند کسان دیگری که در مقامات بالایی دانش قرار دارند که تنها شاعر نیستند. نسل دوم و نسل های بعدی این سرزمین در عرصه های مختلف اکادمیک چه در داخل هنزه و چه بیرون از آن سر بلند کرده اند که ذکر نام و فعالیت اکادمیک آن ها در حوصله این نوشتار نمی گنجد. پس پژوهش مولف آن کار ارزشمندی است که گوشه از سرزمین فرهنگی که بر فرهنگ و دانش حکیم فرهیخته ناصر خسرو متکی میباشد، را روشن می سازد که به این ارتباط برای مولف آن توفیق مزید در کارش خواهانیم.

دکتور خوش نظر پامیرزاد

۹ اپریل ۲۰۱۳